

دکتر سیده خورشید فاطمه حسینی

نور جهان: سخنور فارسی

مهرالنساء ملقب به نور جهان، شاعریست که در دوران حیات خویش، در نظم و نسق کشور هندوستان نیز اشتغال داشت. نور جهان فرزند محمد غیاث الدین، فرزند خواجه محمد شریف تهرانی است. محمد غیاث الدین در خردمندی و داشتن شوق و هنری محبوبیت خاصی داشت و سالها منصب وزارت از طرف استنادار خراسان خان تکاملورا داشت. پس از چندی از سوی شاه طهماسب صفوی فرماندار مرو شد. وقتی که جدش خواجه محمد شریف حیات بود غیاث الدین مشکلی نداشت. پس از درگذشت خواجه محمد شریف که جد محمد غیاث بود و در دربار شاه صفوی حامی او به شمار می‌رفت. بد خواهان و کوته بینان دربارهٔ میرزا محمد غیاث نزد شاه غیبت و بدگویی کردند و به فرمان شاه همه املاکی و اموالی که او داشت از او گرفته شد. زندگی برای او دشوار گردید. چندی به سختی و تنگدستی روزگار گذرانید و عاقبت ناامید گشت و در آخرین سالهای قرن یازدهم یعنی یک هزار و هشتاد و چهار (۱۰۸۴) هجری قمری پسر عمویش که در هند در دربار اکبر شاه جزو رجال مهم به شمار می‌رفت او را به هند دعوت کرد. محمد غیاث با زن و دو پسر از راه افغانستان عازم هند شد. به قرار گزارش مورّخین و وقایع نویسان در بیابان خشک و غیر مسکون قندهار فرزندى از او به جهان آمد و خانوادهٔ خود را به نور جمال خویش منور ساخت؛ چنانکه به نام نور جهان شناخته شد. چون در جمال و زیبایی بی نظیر بود پدرش اسم او را مهرالنساء گذاشت.

"چون بسیار زیبا بود پدر او را مهرالنساء نام دار ساخت".
 وقتی که غربت و بی‌مایگی وجودش را فرا گرفته و جهان در نظرش تیره و نار شده و زندگی کردن برایش بسیار دشوار نمود با همسرش مشورت کرد و به این نتیجه رسید که فرزند رازیر همان درخت که به دنیا آمده بود بگذارد. دل‌بند خود را تنها زیر آسمان گذاشتن برای مادر دشوارترین کار بود ولی چار و ناچار سنگ بر دل نهاده آماده شد. اما می‌خواست که شبی دیگر با او بماند. پدر نور جهان سخن همسرش را پذیرفت. شب در نگرانی و اضطراب گذاشت خورشید خاور بر افق نمودار شد و به سوی دیگر عنقریب بود که دنیای مادری تیره گردد، رخت سفر آماده شد اما در این هنگام کاروانی که از آن جا می‌گذشت ایشان را یافت و بر حال این خانواده آگاه شده متأثر گردید:

"روز دیگر از حُسن اتفاق کاروانی سر رسید هر کس بر سیه روزگاری آنان نگران گردید".

مرزا مسعود یکی از بازرگانان متمول که در آن کاروان حضور داشت چون از سوابق مرزا غیاث نهرانی آگاه گردید بر زبون حالی وی دلش سوخت و از او دلجویی کرد و گفت که پادشاه نسبت به من مهر و محبت بسیار دارد شما را به خدمت او خواهم برد. مرزا غیاث خوشحال شد و بعد از سپاسگزاری، ملاقات پدر خود با همایون شاه را بیان کرد:

"زمانی که همان شاه پدر اکبر شاه از شیر شاه افغانی شکست خورده به شاهنشاه ایران شاه طهماسب پناهنده گشت شهریار ایران از مهمانداران او یکی هم پدر مرا برگزید و پدرم به همایون شاه خدمت‌های شایان نمود".^۱

۱- زنان سخنور، علی اکبر مشیر سلیمی، مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران، بهمن ماه ۱۳۳۵، دفتر دوم، ص ۳۵۴.

مرزا غیاث نامه‌ای را که همایون شاه از هرات در سپاسگزاری از پدرش نوشته بود به مرزا مسعود نشان داد مسعود خوشحال شد و گفت شاهی بهتر از این نیاز ندارد. بعد از مسافت دور و دراز کاروان خسته و کوفته به پایتخت آگره رسید. شهنشاه اکبر از ورود مرزا مسعود اطلاع یافت و او را خواست پس مرزا مسعود و دیگر افراد کاروانیان با تحفه گرانها به خدمت شاه رسیدند و سرگذشت مرزا غیاث را از اول تا آخر به عرض رسانیدند و نامه همایون را هم نشان دادند. پادشاه از شنیدن سرگذشت مرزا ناراحت شد و قرار شد که روز دیگر با ملاقات کند. کاروانیان با مرزا غیاث به خدمت شاه رسیدند. مرزا غیاث نامه همایون پادشاه را به شهنشاه اکبر تقدیم کرد. شهنشاه از دیدار مرزا غیاث خیلی خوشحال گشت با گرمی و صمیمیت او را پذیرفت.

"همان روز افسری بناهای شاهی را به مرزا غیاث واگذار کرده او را کار گزار کارهای خود ساخت. وی را بازن و بچه‌اش در یکی از ساختمان‌های دیوانی جای دهند".^۱

ارتباط با دیوان شاهی و بلند همتی مرزا غیاث و همسرش در دربار اکبری فرصتی فراهم آورد چنانکه شهنشاه اکبر وظایف آموزش و تربیت دختران خود را به همسر مرزا غیاث واگذار کرد. نور جهان هم در آن محیط شاهی استعدادی که داشت به کسب علم و دانش و فنون هنری پرداخت و با این اوصاف حمیده خود را جلب توجه دیگران ساخت. چنانکه نور جهان پس از چندی دارای طبع موزون و صاحب ذوق سلیم و لطیف گردید و در فنون دیگر نیز همچون نیراندازی و سپه‌گری در شانزده سالگی مهارت یافت. روزی به نام «جشن فرخنده» همه دختران مه‌رو

۱- مأخذ پیشین، ص ۳۵۵.

زنان زیبا رو جمع شده بودند. شهزاده سلیم هم طبق مقررات شاهی وارد باغ شد و نگاهش به نور جهان افتاد و دلدادۀ حسن و جمالش شد^۱. چیزی نگفت ولی هنگام بازگشت از باغ دو کبوتر به دست نور جهان داد و گفت نگاه دارید بر می گردم. وقتی سلیم آمد و دید که در دست نور جهان یک کبوتر است. پرسید دیگری کجا است؟ نور جهان گفت پرید. سلیم گفت: چطور؟ نور جهان دو می را با تبسمی ملیح به هوا انداخت و گفت همین طور. این پاسخ شیرین نور جهان عشق و علاقه او را در قلب پادشاه در همان روز ایجاد کرد ولی از ترس پدر این راز را در قلب پنهان نگاه می داشت. نور جهان گرچه در جمال و کمال و فهم و فراست نظیر نداشت و به هیچ وجه از افراد خانواده سلطنتی کمتر نبود ولی شهنشاه برای پذیرش این دختر به عنوان فرد خانواده اش آماده نبود ولی این راز، راز نماند و خبر این عشق و علاقه به اکبر شاه رسید^۲. امپراطور از راه جوانمردی هم بنا بر ملاحظات سیاسی روزی پوشیده سلیم را خواست و در ملاقات به او گفت که برای افراد سلطنتی مناسب نیست که با دختر سپه سالار پناهگاه امنیت دل بستگی پیدا کند. شاهزاده پیش پدر رسم احترام بجا آورد ولی همچنان عشق مهرانساء را در دل نگاه می داشت.

سپس شاهنشاه، غیاث الدین را پیش خود خواست توصیه کرد چون دختر شما جوان است باید دامادی خوبی برایش پیدا کنید. مرزا غیاث الدین پیشنهاد شاهنشاه را در مورد دختر پذیرفت و علی خان معروف به شیرافکن را برای دخترش انتخاب کرد.

علی قلی خان مردی بود که در شجاعت و دلیری نامور بود و قدم معرکه ها را سر کرده بود. از سپه سالار بزرگ به شمار می رفت و چون در جنگ میوار دچار شیر

۱- زنان سخنسرا در پویه ادب دری، تألیف عطاء، مطبع دولتی، شماره ۱۱۷، ۱۳۶۵ ه. ش، ص ۳۹.

۲- هند یا سرزمین اشراق، تألیف وحید مازندرانی، شرکت چاپخانه فردوسی، ص ۶۸.

درنده و فیل مست شد^۱ با شجاعت بسیار این حیوان سهمناک و نیرومند را بکشت و جان به سلامت برد و با نام شیرافکن معروف گشت. شهنشاه اکبر آگهی یافت که سلیم نمی تواند یاد نور جهان را فراموش کند، پس شیرافکن را در بنگال مأمور کرد تا نور جهان از پایتخت دور شود.

علی قلی خان شیرافکن به حکم شاه و باتفاق مهرانساء (نور جهان) به عنوان حاکم بنگاله عازم آن دیار شد و در سال ۱۰۱۴ هجری قمری شهنشاه اکبر در گذشت و شهزاده سلیم با نام جهانگیر جانشین او شد. "جهانگیر به پیروی از آیین نیاکان تاجگذاری کرد... و ظاهراً خود را آرام نشان داد. چون دید یارای آن را ندارد که نور جهان را از یاد برد به ناچار قطب الدین برادر شیری خود را با استناداری بنگال فرستاد... و نور جهان را پایتخت بفرستد قطب الدین به بنگال رفت و روزی شیرافکن را فرا خواند. شیرافکن خان که از پیش به او بدگمان شده بود نزد او رفت ولی دشنه برانی در زیر جامه پنهان داشت و با همان دشنه کار قطب الدین را بساخت نگهبانان با او در آویخته شیرافکن را از پای در آوردند و نور جهان را گرفته به پایتخت گسیل داشت"^۲.

شیرافکن کشته شد و پادشاه به این صورت از شیر رقیب آسوده گردید. اما نور جهان تا چهار^۳ یا شش^۴ سال از جهانگیر کناره گرفت چرا که جهانگیر را قاتل همسر خود می دانست و جهانگیر هر چه از او خواستکاری کرد پاسخ نگفت ولی مادرش و زنان درباری بر او فشار آوردند و او را وادار نمودند تا سرانجام گل

۱- هند یا سرزمین اشراق، وحید مازندرانی، ص ۶۸.

۲- زنان سخنسرا در پویه ادب دری، ص ۴۱.

۳- هند یا سرزمین اشراق، ص ۶۸.

۴- زنان سخنسرا، ص ۶۲.

نرگسی را پیش شاه با مصرعه ذیل فرستاد:

نیست نرگس چشم قدرت کرد شوق روی تو

جهانگیر در جواب گفت:

کاش باشد نور هم در نرگس دلجوی تو

وقتی که نور جهان به عقد جهانگیر آمد ۳۴ و جهانگیر ۴۳ ساله بود. بعد از ازدواج، جهانگیر لقب «نور محل» را برای همسر خود انتخاب کرد ولی این لقب بسیار نپایید و به زودی مهرالنساء به نور جهان معروف گردید. چنانچه جهانگیر خود می گوید که من به تاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه ۱۶۱۶ م بروز پنجشنبه برای عزت افزایی اعتمادالدوله به خانه او رفتم و همان وقت حکم صادر کردم که نور محل را نور جهان بگویند^۱.

نور جهان در مدتی بسیار کوتاه جهانگیر را تحت نفوذ خود قرار داد و چنانکه جهانگیر خانواده نور جهان را بر منصب اعلیٰ فایز گردانید. پدر ملکه مرزا غیاث الدین لقب اعتمادالدوله یافت و وزیر گشت و برادرش آصف خان با لقب آصف جاه سپه سالار شد.

نفوذ روز افزون نور جهان در اخلاق و رفتار جهانگیر نیز حسن تأثیر بسیار داشت. رفته رفته میخوارگی شدید از سر پادشاه افتاد و ستمگاری های امپراطوری کاسته شده نور جهان زنی بسیار هوشمند هم شاعر بود هم جمال داشت. گویند روزی بر فیل، پلنگی را شکار کرد و به تدریج تمام امور پادشاهی را در دست گرفت. "چون نور جهان از لحاظ اسلامی نمی توانست بی پرده بیرون رود اراده خود را به وسیله دیگران و به خصوص پدر و برادر خود اجراء می کرد چنانکه زمام تمام

۱- ترکی جهانگیری، نورالدین محمد جهانگیر، ترجمه و حواشی اعجاز الحق قدوسی، مجلس ترقی ادب اردو، ص ۵۱۳.

کارهای امپراطوری مغول هند در دست سه نفر ایرانی اعتمادالدوله و دو فرزندش آصف خان و نور جهان بود^۱.

اثر و اقتدار نور جهان به حدی رسید که جهانگیر بسیاری از امور سلطنت را به او سپرد و در نظر پادشاه آن قدر احترام و مقام یافت که اسمش با نام و نقش جهانگیر بر سکه ها منقش شد. بر یک طرف سکه تصویر ملکه هند نور جهان و طرف دیگر این بیت نوشته بود:

به حکم شاه جهانگیر یافت صد زیور بنام نور جهان پادشاه بیگم زر^۲

همچنین فرامین دولتی با مهری صادر می شد که بر آن نوشته بود:

نور جهان گشت به حکم اله همدم و همراز جهانگیر شاه^۳

و همچنین امور سلطنتی بدون امضای نور جهان صادر نمی شد:

«بحکم علیه عالیه مهد غلیا نور جهان پادشاه»^۴

اولین اقدام نور جهان در امور سلطنت

چنانکه گفته شد اثر حسن تدبیر و نفوذ سرشار نور جهان اعتدالی در اخلاق و کردار جهانگیر و میخواری و کارهای زشت را از او دور ساخت و در تنظیمات امور و طرز لباس های درباری هم تغییر و تبدل به وجود آورد.

نور جهان نه فقط همسر شهنشاه جهانگیر بود بلکه زنی سیاستمدار بود در مسایل ولی عهدی گاهی اختلاف داشت. علاوه بر این در حل و عقد امور سیاسی به طور غالب نور جهان حکومت می کرد.

۱- هند یا سرزمین اشراق، ص ۶۹.

۲- زنان سخنور، ص ۳۵۸.

۳- زنان سخسرا، ص ۴۳.

۴- زنان سخسرا، ص ۳۵۸؛ زنان سخنور، ص ۳۵۸؛ تذکره الخواتین (اردو)، ذهنی آمتدی،

کمال همنشین در من اثر کرد

همنشینی و اختلاط ادبای درباری در شخصیت نور جهان تأثیر مثبتی داشت. نور جهان استعدادی خارق العاده داشت. او در محیط شاهنشاهی کلام و بیان حاضر جوابی، سخن سنجی و سخن فهمی رایج گرفت. او شایان ترین فرد این سلسله است که قریحه شاعری می داشت و با شوهر خود در زبان شعر سخن می گفت؛ ولی اکثر از آنها به حدی رکیک و مستهجن اند که زبان قلم از نقل آنها شرم دارد، نمونه ای را که از رکاکت و ابتذال بر کنار است صرف نظر می کنم اشعاری که بسیار جالب به نظرم آمد به خدمت خوانندگان می رسانم. روزی جهانگیر به نور جهان گفت:

بلبل نیم که زهره کشم دردِ سر دهم

پروانه ام که سوزم و دم بر نیارم

نور جهان در جواب گفت:

پروانه من نیم که بیک شعله جان دهم

شمع که شب بسوزم و دم بر نیارم!

نور جهان و جهانگیر هر دو عاشق اند و هر دو شعر عاطفی می گویند ولی خطابه های شان نمودار احساس های لطیف و شاعرانه دو جنس است. چنانکه از بیت آشکار است معمولاً مرد در برخورد با غم و غصه یک کمی تحمل کم دارد و زود می خواهد به مقصود برسد. علاوه بر این جهانگیر پادشاه است و هیچ وقت مزاج شلطانی تاب شنیدن نه یا نخیر ندارد.

۱- زنان سخنور، ص ۳۶۴؛ شاهان شاعر، ابوالقاسم حالت، ص ۲۹۴. شعر را با کمی فرق نوشته است.

بالعکس زن حلم و فداکاری زیاد دارد. نور جهان در فنای خود یک گونه سکون و در حالت درد و جراحت طمأنین قلبی دارد و به جای اظهار عشق سکوت را دوست دارد. برآستی شعر نور جهان در ارائه دادن تصویر و تخیل یک زن عاشق نیرومند است. از جهت پیام، شعر این شاعر برجسته نمایانگر اوج عشق و اندوه هجر اوست؛ خود را شمع گفته تمام ظرافت های شعری را در زمینه انتخاب واژگان را به خرج داده است. او می گوید من یکبارگی پروانه وار نمی سوزم شمع هستم و شمع آهسته آهسته با گداز درونی و پنهانی تمام شب می سوزد و جان را می سپارد.

تعبیر و ترکیب های بلیغ در شعر نور جهان

شعرهای نور جهان در محیط هند سروده شده است و به این جهت نابناکی صوری و معنوی سبک هندی را در بردارد به طور مثال رونی هلال عید در فضای هند را این گونه تشبیه می کند:

هلال عید بز اوج ملک هویدا شد کلیده میکده گم گشته بود پیدا شد

پارباعی زیر:

نورم، نارم، حدیقه ام، گلزارم دیرم، صنم، برهنم، ز نارم

نی، نی، غلظم هر آنچه گفتم نیم بوی گل ام و طبیعت گلزارم

با این شعر:

نام تو بردم و زدم آتش بجان خویش

و را آتشم چو شمع ز دست زبان خویش

و یا در جای دیگر در ستایش لاهور می سراید:

لاهور را بجان برابر خریدم

جان داده ایم و جنت دیگر خریدم

۱- هندوستان که شاهان مغلیه کی بیویان اور هندو رانیان (همسران و ملکه های هندو شاهان گورکانی هند)، ص ۴۱.

نور جهان شاعره طبیعت است و روح حسّاس دارد و با دیدن آبخاری فضای غم آلوده‌ای به شعر می‌بخشد اگرچه شعر حالت پرسشی دارد ولی استعاره‌های چشمگیر و تا حدی بدیع انتخاب می‌کند و موج موج آبشار را به چین جبین استعاره می‌کند و همچنین کلماتی که در شعر به کار می‌برد آهنگ موسیقی دارد و گاهی صنایع شعری و بلاغت را با چنین استادی و مهارت مورد استفاده قرار می‌دهد که در زیبایی رنگ و بوی تازه‌ای دارد:

ای آبشار نوحه‌گزار، ز بهر چیستی؟
چین بر جبین فگنده زانده کیستی؟
دردت چه درد بود که چون من تمام شب
سر را به سنگ می‌زدی و می‌گریستی
تذکره نگاران در نسبت دادن رباعی‌های زیر به نور جهان اختلاف رای دارند:
رباعی ۱:

دل بصورت ندهم ناشده سیرت معلوم بنده عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم
زاهد! هول قیامت به دل ما مفرگن هول هجران گذرانندیم و قیامت معلوم
تذکره ریحانة الادب^۲ این رباعی را از نور جهان منسوب می‌کند و عطا بر بنای
شمولیت رباعی مذکور در دیوان زیب النساء، او را گوینده این رباعی می‌داند.^۳
رباعی ۲:

بلبل از گل بگذرد گر در چمن بیند مرا
بُت پرستی کی کند گر بر همن بیند مرا
در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل
هر که دادن میل دارد در سخن بیند مرا

۱- زنان سخنسرا، ص ۴۰.

۲- تذکره ریحانة الادب، محمد علی مدّرس، کتابفروشی ختّام، چاپ تبریز، چاپ دوم ۱۳۴۶، ج ۵، ص ۲۶۴.

۳- زنان سخنسرا، ص ۴۵.

صاحب تاریخ حسن در این مورد واقعه‌ای می‌نویسد که روزی نور جهان به طالب آملی گفت که او در ستایش شهنشاه بسیار قصیده‌ها سروده است ولی در مدح وی حتی یک بیت هم موزون نکرده است طالب گفت کسی که گاهی به چشم ندیده باشد توصیف چگونه گفته شو و نور جهان فی البدیه این اشعار فوق‌الذکر را سرود^۱.

نگارنده «تذکره النساء» که نام تاریخش «مرآة الخیال» است می‌نویسد که نویسنده این شعر زیب النساء است^۲. عبدالقیوم ندوی نیز «تذکره النساء» را تأیید می‌کند و سراینده رباعی مذکور زیب النساء را می‌داند و در این زمینه داستانی از شهزاده ایرانی که از عرصه دراز شیدای حُسن جهان آراء و فدای استعداد شهره آفاق بود روزی پیش او شعری فرستاد^۳:

ترا ای مه جبین بی‌پرده دیدن آرزو دارم
تجلی‌های حُسننت را رسیدن آرزو دارم
و زیب النساء در جواب رباعی مذکور «بلبل از گل» را برای او فرستاد.
همین طور در اشعار دیگر هم اختلاف آرا وجود دارد و محققان عموماً اشعار نور جهان را به زینب النساء منسوب کرده‌اند. رباعی زیر نیز همین مسئله دارد:
نرگس زده بر سرو و ز فرق تو آن شوخ
کج کرده سرخویش که تاروی تو بیند
محمد ذهنی آفتدی می‌نویسد که مصرع اول از جهانگیر است و مصرعه دوم را نور جهان تضمین کرده است^۴

۱- تاریخ حسن، از ازمنه قدیم تا سنه ۱۸۸۵ م، پیر غلام حسین کوهیامی، ص ۴۸۵.

۲- تذکره النساء، نسخه موزة ملی دهلی، نو، ص ۴۱.

۳- ماهنامه عالمگیر، عبدالقیوم، لاهور، ج ۳۰، ش ۶، ص ۴۱.

۴- تذکره الخواتین، ترجمه مشاهیر النساء، ص ۱۶۷.

ندوی هر دو شعر را از عاقل خان منسوب می‌کند^۱. و می‌نویسد که روزی عاقل خان در باغ رسید زیب النساء در آن باغ گردش می‌کرد وقتی که نظر عاقل خان بر زیب النساء افتاد این شعر خواند:

نرگس زده بر سرو که از شوق تو نرگس

خم کرده رخ خویش که رخسار تو بیند

و زیب النساء در پاسخ به او می‌سراید:

ابن نه نرگس که تو دیدی به سر افسر من

به تماشای تو بیرون شده چشم از سر من

غرض با کمی فرق همه در این مورد اختلاف دارند، البته ممکن است که این

اشعار از نور جهان باشد زیرا که بسیار اتفاق افتاده است که شاعران اشعار دیگران را حفظ می‌کردند و به مناسبت یک واقعه آن را می‌خواندند.

پیر حسن کهویهایی می‌نویسد که این شعر نور جهان است اما علی اکبر مشیر سلیمی شعر را به زیب النساء نسبت داده و می‌نویسد: «در خاندان شهریاری مغولی هند رسم بود همین که شاهزاده خانم‌ها استعداد و خواهش زنا شویی و به شوهر رفتن را پیدا می‌کردند گل نرگس بسر می‌زدند چنانکه روزی زیب النساء در باغ جلو عمارت خود گردش می‌کرد، به چمنی از نرگس رسید او را خوش آمد چند نرگس پیچید و بر سر زد. در همین دم پدر او به باغ درآمد، زیب النساء دریافت که پدرش گمان دیگر خواهد کرد و او را خواهش پذیرفتن همسری نبود. برای رفع شبهه از پدر بی‌درنگ این بیت را به بدیهه گفت عالمگیر بخندید پدر او را در بر گرفت و نوازش کرد».

۱- ماهنامه عالمگیر، لاهور، ج ۳۰، ش ۶، ص ۴۱.

نیست نرگس که برون کرده سر از افسر من

بتماشای تو بیرون شده چشم از سر من^۱

:۴

برقع برخ افکنده بُرد باد به باغش تا نکهت گل بیخته آید بدماغش

عاشق حسین می‌گوید که این شعر نور جهان است^۲ ولی ضیاء الدین احمد برنی در این مورد می‌نویسد روزی شاعری بنام میر صیدی تهرانی در حجره‌ای نشسته و منظره

فیل سوازی نور جهان را می‌دید و همان وقت این بیت فوق را سروده است^۳.

در آخر باید ذکر کرد که نور جهان شاعره جمال دوست بود که درباره حسن

خود نیز آگهی داشت و درباره زیبایی خود چنین می‌گوید:

چو بردارم ز رخ برقع ز گل فریاد برخیزد

ز من بر زلف اگر شانه ز سنبل داد برخیزد

به این حسن و کمال خود چو در گلشن گذر سازم

ز جان بلبلان شور مبارکباد برخیزد^۴

هنگامی جهانگیر نور جهان را دید که چشمش خواب آلود است به او رو کرده

می‌گوید:

تو مست باده حسنی بفر ما این دو نرگس را

که برخیزند از خواب و نگهدارند مجلس را

۱- زنان سخنور، ص ۶۰-۱۵۹.

۲- سوانح نور جهان بیگم (اردو)، مولوی عاشق حسین سیماب، ص ۷۴.

۳- «جهان آراء بیگم بنت شاه جهان بادشاه»، ضیاء الدین احمد برنی، ص ۳۲.

۴- زنان سخنورا، ص ۴۵.

نور جهان فی البدیهه جواب می دهد:

مکن بیدار ای ساقی ز خواب ناز نرگس را

که بد مستند و برهم میزنند الحال مجلس را^۱

روزی جهانگیر از نور جهان ناراحت شد و با دیده خشم آلود او را دید و

نور جهان با سرودن بیت زیر خشم جهانگیر را فرو نشانند:

ماننگ ظرفان، حریف این قدر در سختی نه ایم

دانه اشکیم ما را گردش چشم آسیاست

روزی جهانگیر و نور جهان برای دیدن هلال می رفتند، در راه پیر مردی را

دیدند که عصایی در دست و کمر خمیده بود، جهانگیر پرسید:

چرا خم گشته می گردند پیران جهاندیده

نور جهان پاسخ داد:

به زیر خاک می جویند ایام جوانی را

زمانی دیگر نور جهان با کاروان شاهی برای گردش رفت، این کاروان

جایی ایستاد. نور جهان خواست که شیرینی بخورد و ملکه بدست خود حلوه را بخت

وقتی جهانگیر دید که نور جهان می پزد، گفت:

شگر فروش من پی حلوه گری نشست

نور جهان جواب داد:

یعنی که زیر تخت سلیمان پری نشست

نور جهان شاعری است که دل پاکیزه و روح بلند پرواز دارد. دارای طبع

موزون شاعرانه و صاحب ذوق لطیف است. احساس لطیفش را با کلمه ها و واژه های

خوش آهنگ و دلنشین به شعر در می آید. حقیقتاً او شاعر نازک اندیش و نازک

خیال و استعاره گو است به طور مثال روزی جهانگیر از نور جهان پرسید:

از شب، چقدر گذشته باشد

نور جهان گفت:

زلفش ز کمر گذشته باشد

و این احساس و عاطفه او در بیان اشعارش نقشی بسزا دارد:

ای عندلیب شیدا، دم در گلو گره زن

گوش شه است نازک تابِ فغان ندارد

و گاه تلخی آزار را با طنزی ملیح بر طرف می کند چنانکه زمانی جهانگیر به شوخی

به نور جهان گوید:

صبارا شرم می آید بروی گل نگه کردن

نور جهان با شوخی و بذله سنجی می گوید:

که رخت غنچه واکر دست نتوانست ته کردن

او در انتخاب الفاظ و تعبیر و ترکیبات مهارت را به خرج دهد و جواب بذله و

شوخی را با ظرافت می دهد.

جهانگیر می سراید:

سرو در باغ بیک پای ستادست نگر

و نور جهان پاسخ می دهد:

برکاب تو دودگر بودش پای دگر^۱

عموماً ابیات نور جهان مکالمه با جهانگیر است گاهی رباعی، شعری یا مصرعه‌ای است، البته نگارنده اختر تابان چندین نمونه از این ابیات را نقل کرده:

شرارم، شعله‌ام، داغم، کبابم، جلوه نورم

طپیدنهای برقم، اضطرابم نبض رنجورم^۱

✽

عشقت چنان گداخت تنم را که آب شد

گردی که ماند سرمه چشم حباب شد

✽

این خانه بر انداز که از خانه زین است معمار تمثای من خاک نشین است

✽

گره ز کار چوبگشاد بیقراری ما مگر چه سود دلا از فغان و زاری ما

✽

نور جهان گرچه بصورت زن است لیک بباطن زن شیرافگن است

✽

سلک مروارید بر فرق سرش دانی که چیست

نشنه گان شوق را جوyst از آب حیات

✽

هنوز آن طفل خندیدن نداند نگه دزدیدن و دیدن نداند

✽

رحمی ار هست درین دهر اجل دارد و بس

کاین همه طایر روح از قفس آزاد کند^۱

✽

گذشت رخت خزان موسم بهار آمد هزار نخل خزان کشته‌ام بهار آمد

✽

هنگام سحر دلبر من جلوه گر آید جان بر لبم از قالب فرسوده بر آمد

✽

ته زلف خالشب بلایی نهان است ترس از بلاها که شب در میان است

✽

ز ناز عشق گر ظاهر کنم گل در چمن سوزد

اگر نالم بخلوتخانه شمع انجمن سوزد

عطا در مقاله خود درباره نامه عبدالمؤمن خان که در عشق نور جهان نوشته بود و به معشوقه‌اش فرستاده بود تذکر می‌دهد که در هیچ تذکره دیده نمی‌شود.

عبدالمؤمن خان در نامه‌اش خطاب به نور جهان می‌نویسد:

"شب‌ها من و خیال تو و چشم خونفشان

فارغ تویی که هیچ کسست در خیال نیست

ملاذ برای عالی مخفی نماناد که تا حقیر را نظر بر جمال افتاده نه شب خواب دارم و نه روز آرام. امیدوار چنان است که به تصدق فرقی مبارک رحمی کنی.

فقیر در خدمت باران اظهار محبت نمی‌توان نمود. به خدا و رسول خدا قسم که شب و روز در عیش نروم (که بر من) حرام شد.

۱- سفینه فرخ، محمود فرخ، چاپ مشهد زوار، ۱۳۳۰، ص ۲۷۷.

۱- ضمیمه اختر تابان، ابوالفضل محمد عباس، ص ۵-۶.

شد به کام عالم و یکدم به کام ما نشد
التماس اینکه رقعہ به یاران ننمایید نام محلّہ خود را به زودی برقعہ ظاهر
سازید. والدعا"

مهرالنساء پس از خواندن نامہ قلم بر می دارد و زیر هر جملہ پاسخی نگاشته،
متن را به این شکل در می آورد:

شب‌ها من و خیال تو و چشم خونفشان
- خدا به فریاد رسد!

فارغ تویی که هیچ کست در خیال نیست
- حقا که خوب یافته‌اید!

ملاذ برای عالی مخفی نماناد که تا حقیر را نظر بر جمال افتاده نه شب خواب
دارم و نه روز آرام.

- ما چه کنیم؟

امیدوار چنانست که بتصدق فرق مبارک رحمی کنی.
- خدا الرحم والراحمین!

فقیر در خدمت یاران اظهار محبت نمی توان نمود.
- دندان بر جگر نه!

به خدا و رسول خدا قسم که شب و روز در عیش نروم (که بر من) حرام شد علوم انسانی و مطالعات فزینگی
- تو را که قسم داده؟ عیش به فراغت کن!

شد به کام عالم و یکدم به کام ما نشد

- روزی بقدر همت هر کس مقرر است!

التماس اینکه رقعہ به یاران ننمایید

- ترس نمی باید!

نام محلّہ خود را به زودی به رقعہ ظاهر سازید.

- محبت خضر راه خود باشد!

والدعا

- دعا مکن، نفرین کن!

پاسخ‌های کوتاه این نامہ بر فطانت و ذکاوت نور جهان دلالت می کند.

او آخرین روزهای زندگانی خود را در لاهور گذرانید و همان جا فوت شد و بر

لوح مزارش شعر او نوشته شده است:

بر مزار ما غریبان نی چراغی نی گلی نی بر پروانه یابی نه صدای بلبل‌ی



پرتال جامع علوم انسانی
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی